

یغمای جندقی

هیمدی دیگر در دوره قاجار

یغما خوشم بخرقه که عمری در این لباس
بودم شرابخواره و نشاخت کس مرا!

(آقای نصرت الله نوح سمنانی شاعر دانا و نویسنده با ذوق شرح احوالی از یغما در کیهان سال ، نوشته و مجله خواندنی‌ها آن را نقل کرده است .

این مقاله را نه از این روی که تجلیلی از یغماست بل که تحقیقی صادقانه است مناسب دانست از مجله خواندنی‌ها به مجله یغما انتقال دهد . که هم شرح حالی از شاعری لجوج ، و عاصی ، و منتقم ، و قانع ، و درویش ، و بی‌اعتنا و هم با انشائی لطیف و شیرین و با مفرز است . از نظر انصاف یغما از اغلب شاعران هم عصر خود چون سروش و هدایت و فروغی و نشاط و امثال آنان بیش است ، فرزندان اینان از یکصد سال باین سوی همه مقاماتسی عالی یافته‌اند . ولی از فرزندان یغما یکی منم حبیب یغمائی که به بخشنداری جوشقان هم نرسیدم :

روح من گر ز نیاکان من است ای خدا ، پس من بدبخت که ام
و گراین روح و خرد زان من است بسنه نند وراثت ز چه ام

تا کنون کم سی گذشت از روزگار شاعری کافر م یک حرف اگر مدح کسم درد فتراست
& یغما ،

براستی نیز وجود این چهره لجوج ، عاصی ، آشتی ناپذیر ، هزال و مقاوم در میان خیل انبوه شاعران مداح عصر قاجاریه مایه شگفتی است .

ادبیات در این دوره از تاریخ ایران در حال رکود بود و تلاش و جنبشی برای تکامل و نوآوری صورت نگرفت . شاعران تمام هم و فکر خویش را برای منسوخ ساختن سبک معروف به هندی و بازگشت بشیوه عراقی مصروف می‌داشتند و مجدداً ساختن قصیده های خنك و قالبی و یا غزلهای دست دوم و سوم رایج میشد .

شعر در این دوره به مدح این و آن ، توصیف طبیعت و یا وسیله ارتزاق مبدل شده بود . اگر از تلاشی که با ورزش نسیم آزادیخواهی و مشروطه طلبی برای ساده گویی و نو-آوری بوسیله سرجنیانان نهضت مشروطه صورت گرفت بگذریم دسراسر این دوره کاری بجز تقلید صورت نگرفته است و آثار شاعران این دوره را خیلی ساده می‌توان با شاعران مثلاً سده هشتم و نهم اشتباه گرفت . یغما نیز در این دوره می‌زیست و تحت تأثیر عوامل زمان و مکان این دوره بود با این افاوت که عامل زمان و مکان نتوانست از او يك مداح بسازد و

یغما توانست وجود خود را بر جامعه تحمیل کند و بر آن اثر بگذارد ، او توانست ضمن حفظ شخصیت خود ، عاملی بیدار کننده ، هشدار دهنده و منتقد زمان باشد و با شلاق هجو و هزل که در آن روزگار تنها سلاح بود ناراستی‌ها و کژی‌ها را در طبقات مختلف اجتماع بکوبد و بر ملا سازد .

یغما به همطرازان خویش در گنجینه ادبیات فارسی اگر نه به سوزنی سمرقندی بلکه به عبید زاکانی نظر داشته و برآستی می‌توان گفت عبید دیگری است مگر نه اینکه در روزگار تاریک و مغول زده ایران عبید نیز با سلاح هجو و هزل به جنگ حاکمان جابر و نظام نادرست طبقاتی رفت . یغما نیز چون عبید زاکانی لبه تیز تیغ خود را متوجه قاضی ، شهنه ، محتسب ، روضه‌خوان «شهری شهر» و کسانی که در لباس روحانی و صوفی ، خون اجتماع را می‌مکیدند کرده است . با این تفاوت که از آخرین روزهای زندگی عبید و حتی از گور او نشانی در دست نداریم و یغما در مراحل مختلف زندگی هنگامی که با خیل او باش و یا تکفیر مالانمایان روبرومی‌شد با فرار از شهری بشهر دیگر و با استفاده از حمایت روحانیان آزاده ، و روشنفکر (۱) خود را از مهلکه میرهانید .

یغما در روستای قمر زده خور بیابانک که در آن موقع تابع ایالت نشین سمنان بود متولد شد . دوران کودکی او به شترچرانی گذشت ، حاکم سمنان (۲) در مسافرتی که به آن حدود کرده بود او را دید و در چند سؤال و جوابی که با او داشت به استعدادش پی برد و به تربیت او همت گماشت ، یغما در دستگاه این حاکم که امیر اسماعیل عرب عامری نام داشت به منشی‌گری مشغول بود تا زمانی که جعفر سلطان از طرف ذوالفقارخان ، سردار معروف فتحعلیشاه به حکومت سمنان رسید .

در این دوره نیز یغما که ابوالحسن نام داشت در دستگاه حاکم بکار مشغول بود . اطرافیان حاکم که از زبان تند و تیز و نیشدار یغما دلخوشی نداشتند برضد او به سعایت و سخن چینی پرداختند ، سرانجام سردار ذوالفقارخان بر او خشمگین شد و دستور دستگیری و ضبط اموال او و کسان او را صادر کرد . مأموران حکومت که عادت کرده بودند بجای منتهم سر او را بیاورند یغما را به چوب بستند و اموال او را نیز غارت کردند .

یغما که تا این زمان «مجنون» تخلص می‌کرد تخلص خود را به یغما بدل ساخت از این زمان روزگار در بدری و سرگردانی یغما آغاز شد :

مرا از مال دنیا يك تخلص مانده مجنون است

به کار آید گر، ای لیلی وش آنرا نیز یغما کن

در دریاها ، سرگردانی‌ها ، فراز و نشیب‌های زندگی یغما از خلال آثار او بیچشم می‌خورد . این خشم و خروش‌ها به شعر یغما حال و فضائی داد . که در آثار دیگر شعرای همعصر و همطراز او نیست هر چند باید بگوئیم در آثار کمتر شاعری از دوره قاجار می‌توان اینگونه عصیان ، طغیان ، هزل ، هجو کنایه و ابهام نسبت بزمین و زمان یافت .

۱ - منثور ملاحمد نراقی مجتهد معروف است . (مجله)

۲ - حاکم ولایت جندق و بیابانک . (مجله)

در غزل زیر که با ردیف «آسمان» ساخته شده یکدنبیا درد و اندوه نهفته است . در دیوان قدما به کمتر غزلی بر میخوریم که مانند غزل «آسمان» یغما دارای شور و حال باشد:

روزها ، شبها ، به دوران تو طی شد ، آسمان
 يك سحر شام مرا کی بود در پی ؟ آسمان
 گفته‌ای ، از مهر ، میخواهی ز کینت بگذرم
 گر بدیشان بگذری ، نی آسمان ، نی آسمان
 چت گشاید زاین که هر کو با من بیچاره‌ست
 عهد کین ، از مهر بستنی عهد با وی آسمان
 تا ز کارم يك گره نگشاید از سر پنجه‌ای
 هر کرا دستی ، به ناخن کرده‌ای نی . آسمان
 تا یکی افراسیابی ، با چو من افتاده‌ای ؟
 نز نتاج رستم ، نز دوده کسی . آسمان
 عاقبت کردی به کام دشمنانم زیر دست
 پشت دستی‌الامان . ای آسمان . ای آسمان
 گفته‌ای بر کام یغما کسره‌ام شبها بروز
 کذب ، بهتان ، افترا ، تهمت ، کجا؟ کی؟ آسمان

در منشآت یغما نیز این در بدریها و سرگشتگی‌ها موج می‌زند ، یغما در نامه‌های خود که برای فرزندان متعدد و دوستان خود در جندق . سمنان . بیابانک تهران نوشته از این در بدریها یاد کرده است :

« هنگامیکه بیداد سردارم در فراخای ایران در برداشت و هسرهام و دفته ، پیدا و نهفته ، بمرزی دیگر ، پای فرسا و آسیمه سر ، سالی فرمان آبخوردم رخت آرامش ازری به اصفهان افکند ، در آن کشور بیویه بخشایش راهی می‌سپردم و بامید آسایش سال و ماهی میرفت ، بزرگی دانشمند و رادی دستار بند از سامان سمنان ، که هم از گزند سرداری رخت درنگ در نینوا داشت و دست از چنگ مرگ آهنگ او برخدای ، ناچارم بدیشان ، از کار بریشان نیاز پیک و پیام افتاد و سازنامه و پیغام آمد» .

سرانجام پس از سالها در بدری بیگناهی یغما ثابت شد و با وساطت دوستان و آشنایان از پیگرد و تعقیب رهائی یافت و توانست به زادگاه خود جندق باز گردد . اما هر خست و سوزین زادگاهش برای او یادآور شکنجه و آزاری بود که از دست مأموران ذوالفقارخان دیده بود . در تهران با حاج میرزا آقاسی صدر اعظم محمد شاه آشنا شد و با حمایت این مرد صوفی مشرب توانست چند روزی را به آرامی بسربرد .

حاج میرزا آقاسی او را به حکومت کاشان (۱) منصوب ساخت . یغما راهی این دیار شد . اما او کسی نبود که بتواند در محیطی مانند کاشان با تمام گروهها کنار بیاید و مانند هر حاکم دیگری حکومت کند .

۱- حکومت بانظام السلطنه داماد قاجاری شاه بود . و یغما مشاور و دوست او . مطالبات

دو پهلوی یغما با نظام السلطنه را در تاریخ عهدی می‌توان دید . (مجله)

در آن شهر واقعه‌ای رخ داد و یغما آن واقعه را در منظومه‌ای بنام خلاصه‌الاقتضاح ساخت. خانواده‌ایکه در این ماجرا رسوا شده بود علیه یغما دست به فعالیت زد و سر انجام امام جمعه کاشان یغما را به عنوان بی‌اعتنائی به قواعد شرع و شرب خمر تکفیر کرد و بیم آن می‌رفت که قشریون، مردم را علیه او برانگیزند و خون او را مانند بسیاری از عرفا و شعرا بریزند. اما ملا احمد نراقی روحانی روشنفکر آزاده کاشان که شاعر نیز بود و با یغما دوستی و مراوده داشت بحمايت او برآمد و او را با خود به مسجد برد. یغما نیز لباس زهد پوشید و همراه آن روحانی آزاده به مسجد رفت. این غزل یادگار چنین روزهایی است:

کدام باده ز مینای دهر شد به گلویم
 که خون نکشت وز مژگان فرونریخت برویم
 ز پیر میکده تا کی کنم تحمل خواری؟
 نماند نیروی طاقت. مگر ز آهن و رویم؟
 کسی که سوی ویم بود روی، پشت بمن کرد
 کسی که بود مرا پشت، ایستاد برویم
 کنونکه پیر منانم به چهره در نگشاید
 چه غم؟ کسی در مسجد نبسته است برویم
 به خاک خانقه از تن غبار کفر بریزم
 به آب صومعه از چهره گرد شرک بشویم
 امام شهر، کزین پیش بر به حکم جماعت
 ز تنگ دامن تر، راه می‌نداد بگویم
 کنون نشانده به پهلو ز مهر و می بشانده
 غبار میکده یا آستین خرقه ز رویم
 یکی درد به تن آلوده خرقه، وان دگر از مهر
 کند به سوزن پرهیز، چاک جامه رفویم
 به گردن این فکند طوق سبجه وان بگشاید
 صلیب خدمت شیرین بتان سلسله مویم
 بذکر حلقه اسلامیان و من در تشویر
 چو گیر تازه مسلمان، بخویش رفته فرویم
 یک آن بگوش همی خواندم اذان و اقامت
 امام جمعه سراید ز راه و رسم وضویم
 به صوت وعظ فرو رفت گوش نغمه نیوشم
 بذکر سبجه برآمد زبان زمزمه گویم
 گرفت حلقه مسجد کف پیاله ستانم
 بسوی کعبه گسرایید پای بشکده پویم
 کهن لباس فکندم اگر خدای بخواهد
 مبارکست، مبارک طراز خلعت نویم

و اما داستان خلاصه‌الافتضاح که یغما را تا مرز تکفیر پیش برد داستانی است برون و سیاق «خسرو شیرین» نظامی .

در این مثنوی شیرین و دل انگیز که بدون شک، یغما ، مثنوی خسرو شیرین نظامی را در نظر داشته داستان چند دوست اهل «حال» است که در غیاب زن یکی از دوستانشان به خانه او می‌روند و بساط می‌وعیش و نوش می‌گسترانند . دو روزی در این خانه دور از چشم اغیار با «دلادامی» شیرین نام بسر می‌برند ولی شب سوم همسر دوستشان که پی به موضوع برده با چوب و چماق و نیمسوز و با کمک کلفت و نوکر بر آنها شیخون می‌زند و لذت دو روز کامرانی و عیش و نوش را از دماغ و کام آنها بیرون می‌کشد.

توصیف حالت قهرمانان داستان در هنگام هجوم خانم خانه با نوکر و کلفت چنان خنده‌آور و شیرین است و یغما با چنان سادگی و سلاست آنرا برشته نظم کشیده که میتوان گفت داستانی باین شیرینی و دلپذیری در کمتر دیوانی یافت می‌شود . مخصوصاً اینکه نام قهرمانان و محل وقوع حادثه با ایما و اشاره ذکر شده و این موضوع بیشتر باعث ناراحتی خانواده‌هایی که در این ماجرا درگیر بوده‌اند شده‌است که کمر به قتل و تکفیر یغما بسته‌اند. در داستان خلاصه‌الافتضاح نیز شیرین زنی زیبا ، دل‌انگیز و عشو‌گر است . ولی برخلاف شیرین نظامی ، با حریفان دیرجوش نیست و صد فرهاد را در بیستون به کوه کنی وانمیدارد . او زنی کامجگو و کامبخش است و با حریفان به عیش و نوش میبرد و زنی صاحبخانه را با نیمسوز می‌بیند پس از خوردن چند تپیا و مشت و لگد فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد و عیاشان را در چنگ کلفت و نوکرهای سیبل کلفت رها می‌کند .

یغما شیرین خود را اینگونه توصیف کرده است :

دهانش گاه گفتی ، چشمه‌نوش
قلم بر دفتر شیرین کشیدی
بدن . اندام . قد . رفتار : شیرین
سپاس اختر آوردیم و گردون . . .
شد از بهای تهی‌خمنای چند . . .

لبش از بذله شیرین ، شکر جوش
اگر فرهادش اندر خواب دیدی
تبسم . لب . دهان . گفتار : شیرین
زدیمش «قور» بصد نیرنگ و افسون
نگویم دور زد پیمان‌های چند
که خلاصه ساعات خوش پایان می‌پذیرد .

زمانه خصم و مهر و مه به کین است
زمان ، چون چشم شاهد فتنه انگیز
بجای باده خون دل به جام است . . .
به خشت و مشت و چوب و آجر و سنگ
غلو کردند بر بام و در و کوی
به ضرب سنگ اول در شکستند
به یاران باب فضاحی گشادند . . .

از این غافل که اختر در کمین است
جهان چون غمزه ساقی است خونریز
فلک در فکر کار انتقام است
زده مو ، زنگیان آهنین چنگ
زیک ره نه ، دوره نه ، بل زهرسوی
چگویم آه بیلک بر شکستند
بدالان پای رسوائی نهادند

در قسمتهای مختلف این داستان ، یغما توصیف صحنه‌های ماجرا ، داستانه‌های مستقلی را بمنوان مثال بنظم آورده که بر لطف مثنوی افزوده است .

در قسمت آخر، هنگامیکه بر بزم در هم ریخته و برستمهایی که بر شیرین رفته ، افسوس میخورد بی اختیار خواننده را بیاد پایان داستان غم انگیز شیرین، در خسرو و شیرین نظامی میاندازد نظامی درسوک شیرین میگوید :

بر این افسانه شرطست اشک راندن
بحکم آنکه آن کسم زندگانی
پریرو چون بت قبحاق من بود
وینما نیز در پایان داستان اینگونه از شیرین مخلوق خود یاد میکند :

دریغ آن بزمجان افزای شیرین
خوش آنصوت ندرنای هویدا
دریغ آهنگ خوب ریزه ریزه (۱)
دریغ آن، شق شدن وان چرخ دادن
دریغ آن ، گوشت کوبیدن نشسته (۲)
دریغ آن با حریفان پله وی
دریغ آن پاک کردنها بهنگام
دریغ آن ، دست بردن زیر غنیمت
دریغ آن «جان من بشین» شیرین
دریغ آن ، باز از نو صف زدن
دریغ آن ، داستان بره بازی
سماع نغمه بوبو (۱) درینما

واز اینکه طبع وقاد خود را برای به نظم کشیدن داستانی این چنین مصروف داشته نگران است و می خواهد بنوعی عذرخواهی کند. این است که درسطور آخر داستان میگوید :

بطبیعت داستانی ساز کردم
بدکان اندرون شهد است وحنظل
زهر جنس آدمی آید بیبازار
گشادم این دکان را از دوسو در
دراین سوق از سفیدی وزیاهی
اگر شوخی خری، این فحش مادر

روانی این مثنوی ، پایان بندی آن ، طنز و هزل آمیخته در کلمات و عذرخواهی از خواننده ، بی اختیار انسان را بیاد عارفنامه ایرج میرزا میاندازد . ایرج میرزا نه در این داستان که دروزن عارفنامه سروده شده بلکه در سایر آثار خود همیشه کارهای ینمای جندقی را در نظر داشته واز آن برای ساده گوئی و ساده نویسی استفاده کرده است. (۳)

۱ - ظاهراً تصنیفهایی بوده که می خوانده اند. (مجله) ۲ - نوعی رقص. (مجله)

۳ - مرحوم ایرج میرزا به پیروی از یغما مکرر باینده حبیب یغمائی سخن می فرمود واز جمله می گفت این غزل را :

صکوک الدلیل یکی دیگر از کتابهای یغماست. این داستان در بحر تقارب به هزل وجد سروده شده است.

در حاشیه دیوان یغما پیرامون این داستان ناشر کتاب توضیح داده است :
 و کتاب صکوک الدلیل را افصح الشعرا میرزا ابوالحسن جندقی متخلص به یغما برای سید قنبر روضه خوان خواری که برادر زن میرزا بزرگ نوری (۳) وزیر ذوالفقار خان سردار و در اواخر حال وزیر نواب مستطاب امجد والا بهاء الدوله بهمین میرزا بود نوشته است. منشاء تألیف این کتاب آن شد که کتابی مصحوب سید قنبر مزبور، بجهت میرزا بزرگ مذکور فرستاد و او کتاب را نرساند و همچنین قلمدانی از مال یغما را سید قنبر به تیتال و شاخچه بندی دریافت کرد و پس نداد. یغما بهمین جهت او را رستم السادات لقب داد. سید قنبر از این لقب بر آشفت و مقنبر گشت و یغما این کتاب را که ظاهراً مدح و باطن ذم است بدلائل چند منظوم ساخت و برای او فرستاد.

این مثنوی نیز مانند سایر آثار یغما از روانی، سلاست و فصاحت کامل برخوردار است و طنز گزنده و نیشدار یغما که به صغیر و کبیر رحم نمی کند از خلال کلمات آن بچشم می خورد.

در این داستان پس از مقدمه ای بمقایسه رستم السادات و رستم دستان قهرمان شاهنامه می پردازد و اعمال و کردار رستم السادات را بیاد انتقاد میگیرد :

اگر رفت رستم به مازندران	به تیغ و کمند و به گرز گران
پس از روزگاران به دیو سپید	سبه کرد چون شام روز سپید
تویی تیغ و گرز و ستان و کمند	نشستی به بالای رعنا سمنند
به «فیروز که» تاختی ترک تاز	چو بر جرگه مرغکان جره باز
به نیروی سر پنجه زورمند	در آن مرتع از گاو و از گوسفند
هر آنچت به پیش آمد ای نامدار	غنیمت! کشیدی به صحرای خار
ز خون شقایق بهر سنگ دشت	نوشته است تاریخ این سرگذشت
بهر جا که نقش سم خیل بود	سبکرو بدان جانیت میل بود
چنان تاختی مفلسان را ز کین	که بد مست را شیخ خلوت نشین
نماندی در آن مرتع دلپسند	تنی باقی از گاو و از گوسفند
خوری مال اوقاف بی ترس و بیم	زهی مشرب صاف و طبع سلیم
تو کز ملک و مال خدا نکذری	عجب گر به مخلوق رحم آوری

→

طرب آزرده کند دل چو زحد درگذرد
 به پیروی یغما گفته ام که گوید :

هر دم از عمر که بی [با] شاهد و ساغر گذرد
 آموذیم به یک عمر برابر گذرد

۳ - میرزا بزرگ نوری، پدر بهاء الله و صبح ازل است که این دو فرزند به سید علی محمد باب گرویده اند و در نتیجه بایی و بهائی پیدا شده است. چنانکه مرحوم آیتی یزدی میگفت این دو پسر از خوان یغما نیز نصیبی یافته اند و از شاگردان یغما بوده اند. (مجاهله)

کسی جز تو در زیر این سبزسقف
به ایزد، در این عرصه آب و گل
نه در قید خالق نه در بند خلق
اگر سیدی آهنین جامه چیست؟
تهمت ترا نیست هم برز و یال

نیالوده سر پنجه از مال وقف
ندیدم چو تو شوخ بیرحم دل
نهان کرده ز نار در زیر دل
و گر رهن، این سبز عمامه چیست؟
به این مکر و فن نیست دستان زال

یفما تا پایان این مثنوی که بیش از پانصد بیت است رفتار ناپسند و خلاف شرع و عرف
رستم السادات را توصیف کرده است و در پایان نیز بازیر کی خود را تبرئه می کند و خطاب به
رستم السادات می گوید: ترا مدح کردم و اصل کتاب را هم فرستادم اگر ناراحت شدی آنرا
بسوزان یا پاره کن:

سخن گرچه بروفق عادت نرفت
بهر لفظ دلکش که بنگاشتم
ز فتح سخن تا به ختم کلام
سراسر ستودم به مردانگیت
سراپا بود شوخی محض و لاغ
به خاک عزیزان که تا زنده ام
سماعیل (۱) قربانی راه تست
اگر خشک زاهد نه ای تر مشو
به الفاظ این نسخه دلپسند
نخستین غم دوست را چاره کن

ولی برخلاف ارادت نرفت
در این نامه پاس ادب داشتم
نیردم به نامردیت هیچ نام
همه وانمودم به فرزانگیت ...
که از آن روش تازه گردد دماغ
سگان ترا کمترین بنده ام
نسا از کنیزان درگاه تست
از این نیک شوخی مکرر مشو
که درج است دروی اشارات چند
پس آنکه بسوزانش یا پاره کن

یفما با آنکه باروحانی نمایان و قشریون مخالف است در اصل به مبانی مذهبی بی اعتقاد
نیست و به همین جهت در رثای حسین بن علی (ع) و شهدای کربلا مرثیاتی بگردست نخورده ای
ساخته است که از زمان یفما تا کنون از آن به عنوان سینه زنی و سنگ زنی استفاده شده است.
شیوه یفما در مرثیه سرائی که نوعی مستزاد به حساب می آید سالها پس از او در دوران
مشروطه بعنوان شیوه ای در شعر سیاسی بکار آمد. یحیی آراین پور محقق معاصر در کتاب از صبا
تا نیما پیرامون این موضوع به تفصیل بحث کرده است.

از آثار منظوم یفما گذشته، آنچه درخور بررسی و تعمق است نامه ها یا به اصطلاح منشآت
یفماست، در این نامه ها یفما کوشش کرده اندیشه خود را با پارسی سره و بدون کلمات تازی
بیان دارد، در این نامه که علاقه و شوق یفما را به پارسی نویسی می رساند به بسیاری از حوادث
زمان و رویدادهای زندگی یفما می توان پی برد و همچنین به نفرت او از زبان عربی.

در نامه ای مینویسد: سیر کمیه و طواف آن مایه رستگاری و مورث آمرزگاری ولی مرا
از آن قوم تازی که دیده ام و شنیده ام هراسی در دل است ...

آدمی از گفت و گزار ناچار است و هر کس راهمزبانی نکته دان و سخن سنج در کار. اما
مرا با آنان زبان گفت نیست و گوش شنفتن نه، چنانکه مرا شناخت لفظ تازی نشاید از آنان
پرداخت فرهنگ پارسی نیاید ...

«نا تمام»